

## نقدی بر مصاحبه بی بی سی با اعلیحضرت

امیر فیض - حقوقدان

### انگیزه این نقد

چنانکه استحضار دارید در جریان تظاهرات ۲۵ بهمن یکی از کشته شدگان، دانشجویی بود بنام ژاله که مخالفین حکومت مدعی بودند که مقتول از افراد آنان بوده و حکومتی هاهم مدعی اند که مقتول دانشجوی بسیجی بوده است، این کشمکش سبب شد که بستگان مقتول ترجیح دهند که مراسم خصوصی برای درگذشت او ترتیب بدهند، ولی دانشجویان بسیجی که مقتول را از خودشان میدانستند مانع مراسم خصوصی شدند و مراسمی بزرگ و همایشی فراموش نشدنی برای مقتول پیاساختند، واحد از نمایندگان باصلاح مجلس، در رابطه با مراسم مزبور گفت:

«آفرین به غیرت دانشگاهیان و دانشجویان هنر که اجازه ندادند مراسم تشییع این دانشجو در عزلت برگزار شود (ناهیان)

رسیدن خبر بالامصادف بود با مصاحبه اعلیحضرت با بی-بی-سی و مطالبی که در آن مصاحبه برای اولین بار راجع به درگذشت والاحضرت علیرضاپهلوی ولیعهد ایران مطرح گردید. مطالبی که در آن مصاحبه بمیان آمد آنچه که بر مراسم درگذشت والاحضرت علیرضا رفت و اظهارات ناهیان درباره ژاله، درمن ایجاد یک احساس بی غیرتی عام کرد که ما سلطنت طلبان حتی در حد یک دانشجوی بسیجی هم درک اهمیت موضوع رانکردیم نه آنطور که باید از زنده بودن والاحضرت میدانستیم نه از چگونگی خودکشی ویامرگ اودانستیم عجیب اینکه اگر هم ذره غیرتی از سلطنت طلبان مشاهده شد اعلیحضرت راناخوش آمد و آنرا حمل بر علاقه مردم به «تنوری بافی» کردند و توصیه فرمودند که

«**واقعیت چیز دیگری است** و نباید مسئله رامشکل کرد» (همین مصاحبه بابی - بی - سی)

البته قابل درک است که مراد اعلیحضرت از «تنوری بافی» خیال پردازی است والا تنوری مقدمه است برای کشف حقیقت علمی و هر علمی از دروازه تنوری وارد میشود و تنوری اگر مبنای وجودی نداشته باشد تنوری نیست و خیال است. دانستن حقیقت موقیعت والاحضرت ولیعهد علیرضاپهلوی و کیفیت سرنوشت او یک حق و حقیقت است، برای همه و بیشتر جویندگان حقیقت. نباید نسبت به آن، احساس همراهی نداشت، تاچه رسد که اعلیحضرت فرض مشکل کردن مسئله را به آن بدهند و جویندگان حقیقت، متهم به مشکل سازی گردند.

واقعیت که همان حقیقت است و اعلیحضرت آنرا بکار برده اند به این معناست که آنچه درباره والاحضرت به بی - بی - سی بیان فرمودند عین واقع است، بدور از شک و تردید و جان موضوع است و همان چیزی است که خداوند هم همان رامیداند.

آیا اعلیحضرت آنچه که درباره علت خودکشی والاحضرت به بی بی سی فرمودند که کلا در زمینه ناراحتی های روحی و عصبی بود عین واقع است؟ در حالیکه شخص اعلیحضرت در همین مصاحبه فرمودند «انسان نمیتواند بداند که در فکر او چه میگذشت» چگونه پای واقعیت راپیش میاورند که قضیه، غیر قابل طرح برای کشف حقیقت باشد؟ وانگهی آنجا که میفرمائید «**واقعیت چیز دیگری است**» اشاره به حقیقت و واقعیتی میشود که بغیر از آن چیزی است که در همین مصاحبه درباره علت خودکشی والاحضرت عنوان فرموده اند. حال اگر یک ایرانی کمی غیرتی بخواهد بداند که ولیعهد کشورش چرا خودکشی کرده و آیا اساسا خودکشی کرده است یا نه باید متهم شود به اینکه میخواهد مسئله رامشکل سازد؟

اعلیحضرت بارها فرموده اند که من میخواهم همه چیز شفاف و روشن باشد و چیزی از هموطنانم مکتوم نماند آیا در مسئله درگذشت والاحضرت علیرضا همه چیز روشن و ثابت شده است؟

یادم هست در مواردی سیاسی که تاحدودی برای برخی افراد شک و شبهه ای وجود داشت اعلیحضرت اظهار نظر کردند که تانسبت به موضوعات مزبور <هینت حقیقت یاب> تشکیل نشود اظهار نظر قاطع نسبت به آن درست نیست. چرانبايد یک هینتی به موضوع درگذشت والاحضرت رسیدگی کند وچرانبايد اعلیحضرت که برادر ولیعهد خودشان رازدست داده اند پیشگام این مهم نشوند؟

واقعا چه کسی صلاحیت انجام این مهم رادارند جز اعلیحضرت که برادر ولیعهد خودشان رازدست داده اند؟

اعلیحضرت در همین مصاحبه میفرمایند «برادرم البته که به متخصصین درمانی رجوع میکرد» آیا از آن متخصصین راجع به کیفیت ناراحتی های والاحضرت تحقیق ویابا آنها گفتگو شده است؟

اعلیحضرت میفرمایند «در آخرین باری که ایشان رادیدم نه من ونه مادرم هیچ علامتی که ممکن است سبب این اقدام شود در او دیده نمیشد» آیا این خود نباید موجب تردید در نفس عمل خودکشی والاحضرت باشد ووجدان اعلیحضرت را مکلف به حساسیت به موضوع سازد؟

### یادداشتی در بین نبود

خبرنگاری بی سی سوال میکند «آیا یادداشتی از خودش باقی گذاشته بود که علت خودکشی را توضیح دهد»

اعلیحضرت در جواب سوال مزبور میفرمایند: «من چنین یادداشتی از جانب او نه دیدم ونه، شنیدم»

بیان اعلیحضرت از نظر اصولی دلیلی بر عدم وجود نوشته ای از شاداران درباره علت خودکشی نیست. زیرا ندیدن و یا نشنیدن اشخاص بطور عموم نسبت به شیء ویا موضوعی دلیل قاطع وحتمی بر عدم وجود آن نیست. بسیاری موارد هست که انسان نه آترادیده ونه درباره اش چیزی شنیده است ولی آن چیز وجود داشته است.

با آنکه ندیدن و نشنیدن اعلیحضرت نمیتواند قاطع حکم نبودن یادداشتی مبنی بر علت خودکشی والاحضرت باشد معهذا به ملاحظه آنکه دلیلی در دست نیست که نوشته ای در باب علت خودکشی وجود داشته باشد، از نظر حقوقی و اصولی، تاپیدایش دلیلی بوجود نوشته ای از والاحضرت میتوان شهادت اعلیحضرت رانافذ وقاطع شناخت.

### وصیت نامه

همانطور که ملاحظه دارید سوال بی - بی - سی وپاسخ اعلیحضرت مربوط به نوشته ای درباره علت خودکشی است نه وصیت نامه که گفته شده شادروان <خواستہ که کالبدش سوزانده و خاکسترش به دریای مازندران ریخته شود>

گرچه معلوم نیست که چنین وصیتی وجود داشته باشد ولی برای حل معادله فرض میکنیم که چنین وصیتی از ناحیه والاحضرت شده است. آیا این وصیت نامه نه مقدمه ای داشته ونه موعظه ای فقط همین یک جمله <کالبدم رابسوزانید و.....> بوده. خوب، در حالیکه اشاره شفاهی به مطلب وصیت نامه از سوی خانواده سلطنتی بعمل آمده ارانه کتبی همان وصیت نامه چه اشکالی دارد که استنکاف میگردد؟

درست است که وصیت از امور حسبی است واطلاع عموم برمفاد آن حکم و لازم نیست ولی (موصی) والاحضرت یک فرد عادی نبود ونیست، ولیعهد بوده است، موقعیت سیاسی خاصی داشته، دومین مهره عاطفی و حقوقی باتداوم سلطنت ایران بوده است مردم حق دارند بدانند که بسرامید وپناهگاهشان چه آمده است.

مردم حق دارند که به بیان شفاهی وصیت والاحضرت قانع نباشند حق دارند که در وجود آن تردید کنند و برسند به آنجاکه چراکالبد ولیعهد راسوزانده اند.

بر فرض که وصیتی وجود داشت ووالاحضرت خواستار سوزاندن کالبدشان شده باشند این چنین وصیتی باطل است و بازماندگان والاحضرت نمیتوانستند به اجرای آن تن دهند زیرا وصیت از امور حسبی است وقانون حاکم بر نظام سلطنتی ایران حتی قانون رژیم غاصب ایران اجرای آنرا قانونی نمیداند.

صرف نظر از موضوع مزبور اساسا در مورد پادشاه ولیعهد سنتی پایدار و کهن وجود دارد همان سنتی که اعلیحضرت به اعتبار آن سوگند سلطنت رایاد فرمودند، همان سنتی که خودشان به مقام ولیعهدی در زمان شاهنشاه ایران رسیدند، همان سنتی که اعلیحضرت والاحضرت علیرضا رابه ولیعهدی معرفی فرمودند و بالاخره همان سنتی که اعلیحضرت بارها فرمودند نمیتوانم مسئولیت آنرا بر زمین بگذارم.

این سنت کهن مدون ۲۵۰۰ ساله اجازه نمیدهد که برخلاف آئین ایرانی کالبد ولیعهد سوزانده شود آیا دشوار است قضاوت مردم ایران نسبت به سوزاندن کالبد ولیعهد آنهم بوسیله مادر و برادر اریبایی گردد؟

ولیعهد در حقوق سنتی ایرانیان، عامل حفظ تداوم پادشاهی است و در برابر عمومی پایگاه امید مردم است که نارسائی ها و کمبود ها و کم لیاقتی ها بوسیله او جبران و تامین میگردد. سوزاندن کالبد ولیعهد سوزاندن تصویری تداوم سلطنت و پایگاه امید مردم است. مگر نه این است که هر چیزی که خواسته شود بکل اثرش از بین برود سوزانده میشود؟ کاری که اگر خلخال دستش به استخوان های رضاشاه کبیر میرسد میکرد.

### هیچ علانمی نبود

اعلیحضرت اشاره موثقی دارند بر اینکه تایک روز قبل از خودکشی او هیچ علانمی بر من و مادرم مشهود نبود که ممکن است به چنین کاری دست بزنند.

همین نبود علامت، خود هاله ای است که بر حقیقت خودکشی والاحضرت پرده ابهام میکشد و توصیه میکند که اعلیحضرت به خبر خودکشی او قانع نباشند و تحقیقات و رسیدگی هانی را لازم بدانند.

اعلیحضرت به موقعیت سیاسی استثنائی والاحضرت علیرضا آگاهی دارند و در هیچیک از مصاحبه های در رابطه با درگذشت والاحضرت علیرضا به آن اشاره نکردند. آیا آن موقعیت سیاسی ایشان عاملی نبوده که اثر انگشت رقابت های خارجی را بتوان در آن یافت؟

آیا دردنیای ترور و تحولات آن ممکن نیست که ابتدا والاحضرت بیهوش موقتی و سپس با اسلحه ای که اثر انگشت والاحضرت روی آن باقی بماند به دهانش شلیک شده باشد اساسا خبرها متناقض است و معلوم نیست که با اسلحه کمری و یا تفنگ شکاری خود کشی صورت گرفته است، نظام پلیس جنائی بعلت تراکم کار به این شکل درآمده که اگر شاکی خصوصی نباشد به همان رسیدگی سطحی اکتفا میشود و اگر شاکی خصوصی جدی وجود داشته باشد تحقیقات جدی صورت میگیرد واقعا چرا شاکی خصوصی این قتل و یا خودکشی رسیدگی و گفتگو درباره آنرا «مشکل تراشی» میندازند؟

### خودش نمیخواست

یکی از سوال و جوابهایی که در مصاحبه مزبور توجه برانگیز است این است که پرسش کننده می پرسد:

«شادروان کاملا به حاشیه رانده شده بود هیچ حضور عمومی از او دیده نمیشد آیا فکر نمیکنید که این حالت موثر در تصمیم گیری او به خودکشی بوده است».

پاسخ اعلیحضرت بر این منوال است که: «خیر هرکاری کرده به میل و تصمیم خودش بوده او خودش میل به گوشه گیری داشت» و امثال آنها.

اظهار نظر اعلیحضرت نسبت به یک فرد عادی درست است ولی نسبت به ولیعهد خودشان درست نیست.

یکی از برجسته ترین وظائف پادشاه توجه خاص به ولیعهد است چه از باب سلامتی و یا اجتماعی بودن و رفع حالت گوشه گیری و مشارکت و آشنا کردن به وظائف سلطنت چنانکه شخص اعلیحضرت رضاشاه دوم در زمان ولیعهدی گوشه گیر و بی علاقه به حضور در اجتماعات بودند <کتاب خاطرات علم> ولی شاهنشاه ایران بودند که ولیعهد را به ماموریت‌های اعزام و یاباگماردن شخصیت‌هایی در کنار ایشان سعی در قراردادن در موقعیت ولیعهدی و بعدا پادشاهی کردند.

اعلیحضرت در تمام طول سی و دو سال تنها یکبار نام والا حضرت علیرضا آوردند آنهم در مصاحبه ای بود که والا حضرت رابعنوان ولیعهد معرفی فرمودند و دیگر در هیچ موردی ذکر از ایشان نکردند تا چه رسد که وسیله ای برای حضور ایشان در اجتماع ایرانیان شوند و چنان به حاشیه رانده شده بود که بکل فراموش شده بودند. این با اعلیحضرت بوده است که او را معرفی بکنند نه اینکه ایشان بیاید و خودش را معرفی کند. معلوم است که افراد فهمیده و باشخصیت و غرور حاضر نیستند که بیایند و خودشان را معرفی کنند این دیگران هستند که آنها را معرفی و سوابق و خدمات آنها را متذکر میشوند.

حتی در کتاب‌های اعلیحضرت خاصه کتاب زمان انتخاب که از کسانی مانند سازگارا بانام و مشخصات تمجید کرده اند هیچ اشاره ای به والا حضرت ولیعهد نشده است و یاد مصاحبه ها که از مادرشان بعنوان متخصص مسائل ایران یاد کرده اند کوچکترین یادی از ولیعهد نشده است. دایره این بی توجهی را میتوان تا آنجا دید که بیانگر این است که ایرانیان فراموش کنند مسئله ولیعهدی علیرضا را که ایشان در مصاحبه باروزنامه فیگارو مطرح کردند و عدم علاقه به انتخاب ولیعهد دیگری که تکلیف مشخص و قانونی ایشان است خود قرینه ای است بر تاکید فراموش کردن موضوع ولیعهدی از طرف سلطنت طلبان - ولیعهد در زمان ولیعهدی تکلیف قانونی ندارد ولی احترام و عزت و حفاظت و تربیت او دست کمی از شاه ندارد. والا حضرت ولیعهد علیرضا از همه این فئین ها که خاص ایرانیان نسبت به ولیعهد است بکل محروم بود و در این محرومیت هیچکس نقشی نداشت الا اعلیحضرت. دخالت سلطنت طلبان سبب سوء تفاهم میگردید و دخالت مادر نیز نمیتوانست از عواطف مادری بدور باشد که آن نیز با تعلیم و تربیت ولیعهد منافات داشت چنانکه در تاریخ پادشاهی ایران ولیعهد در زیر چتر تربیت مادر نبوده است. آیا از خود پرسیده ایم که رادیو صدای ایران و یاکیهان لندن که متوالیا با اعلیحضرت مصاحبه های تکراری داشته اند چگونه یکبار موضوع والا حضرت علیرضا را مورد پرسش قرار نداده اند؟

### بند های عاطفی

عکس العمل مردم نسبت به درگذشت والا حضرت ولیعهد برای اعلیحضرت بسیار گریه و تعجب آور بوده است و میفرمایند که «چنین همدردی و واکنش مردم نسبت به درگذشت برادرم نسبت به خواهرم دیده نشد»

و بعد اعلیحضرت این واکنش سریع و وسیع که به عبارت خودشان از بین طبقات مختلف سیاسی ابراز شده را «ناشی از نوعی خشم مردم به رژیم اسلامی دانسته که خواسته اند با شرکت در بزرگداشت والا حضرت علیرضا به رژیم گفته باشند <بس است> و از بین رفتن برادرم سبب شد که یک دوستی و آشتی ملی وهم بستگی پیدا شده است»

### توضیح برای رفع اشتباه

حیرت اعلیحضرت از همدلی و عکس العمل مردم نسبت به درگذشت والا حضرت ولیعهد که آنرا در مقام قیاس با درگذشت والا حضرت لیلا گرفته اند به این دلیل است که والا حضرت علیرضا ولیعهد سلطنت ایران بوده است و همانطور که آن وکیل آمریکایی گفته و تاریخ ما هم گواه است امید مردم به ولیعهد برای رفع نابسامانی های زمان شاه بسیار امر طبیعی است بنابراین بخش اعظم از احساسات غم آلود مردم نسبت به از دست دادن ولیعهد بر میگردد به عادت و رسم و امید تاریخی آنها بدیهی است که این موقعیت را نمیتوان در درگذشت والا حضرت لیلا یافت.

### اشتباه دوم بندهای عاطفی

همانطور که ملاحظه فرمودید اعلیحضرت همدردی وسیع مردم را به حساب التیماتوم به رژیم تهران که دیگر بس است و نیز آشتی ملی گرفته اند، اشتباه مسلم ایشان را در این برداشت نمیتوان نادیده گرفت.

تاکنون شاید هزاران ایرانی بدلائل مختلف از جمله سختی معیشت و فشارهای غیرقابل تحمل خود کشی کرده اند و هیچ رابطه ای هم بین آن خود کشی ها و التیماتوم به رژیم که «دیگر بس است» دیده نشده که بتوان درگذشت و الاحضرت علیرضا راکه مردم اورانه دیده و نه سخنی از او شنیده اند را تعبیریه «دیگریس است» کرد این چنین برداشتی یک **توهّم** مبارزاتی است شخص اعلیحضرت تاکنون در ۲ بیانیه با ادای جمله «دیگریس است» خطاب به رژیم التیماتوم داده اند که آب از آب تکان نخورد، عاقلانه است که علت همدردی وسیع و غیرقابل انتظار حتی از سوی مخالفین سلطنت رابه درستی درک و عنوان کنیم که خیانتی به حقیقت، که در هر موقع ممکن، سعی میکند تلوء تلوء خودرانشان دهد نشده باشد.

آنچه که سبب عکس العمل مردم نسبت به درگذشت و ليعهد شد که حیرت غیرقابل انتظار اعلیحضرت راهم بازتاب داشت **بند های عاطفی** مردم به سلطنت است.

اعلیحضرت به بند های عاطفی مردم به سلطنت آگاهند که در مصاحبه باکیهان لندن فرموده اند:

«اگر ایرانیان نتوانسته اند باهم گفت و شنود و همکاری داشته باشند سببش این است که همواره اسیر گذشته هستند. من به سهم خود کوشش کرده ام که **بند های عاطفی** را از میان آنها بردارم و از سه سال پیش فعالیت من متوجه این بوده است و خوشحالم که بنتایجی هم رسیده ام»

فراموش نکنیم که فکر بریدن بند های عاطفی که اعلیحضرت خوشحالی خودشان را از انجام آن کتمان نکرده اند گرچه از حواشی طرح هنری برشت است ولی مامور اجرا و تفهیم آن به اعلیحضرت داریوش همایون بود که در کیهان لندن شماره ۳۷۲ نوشت:

«درست سهم پادشاه همین بود که خود را از گذشته اندیشان جدا کند و پادشاه در انجام این رسالت موفق هم شده است»

برای اینکه به اهمیت بندهای عاطفی و اثرات آن در پیروزی شورشیان ۵۷ و نیز سردرگمی و بی وقاری مبارزه علیه جمهوری اسلامی واقف شویم به این دوشاهد هم توجه فرمائید.

حسنین هیکل روزنامه نگار معروف مصری در کتاب «ناگفته ها» نوشته است:

«خمینی گفت ما نمیتوانیم در مقابل نیروهای مسلح مقاومت کنیم باید **بندهای عاطفی** بین افراد نیروهای مسلح و شاه را از میان ببریم» ژنرال هویزر آمریکانی در کتابش نوشت «ماموریت او برای **انتقال وفاداری** ( بخوانید بندهای عاطفی) نیروهای مسلح از شاه به دولت بختیار بود»

برای پیروزی شورشیان ۵۷ و نیز سرگردانی مخالفین حقیقی جمهوری اسلامی باید بندهای عاطفی بین مردم و سلطنت که ریشه ای اقرانی دارد بریده میشد و اکنون نیز برای اینکه کثافت جمهوری اسلامی بماند متاسفانه بند های عاطفی که تنها نقطه روشن پیروزی است باید بریده شود و نهم باسرافرازی که قابل گزارش باشد.